۲۵ اسفند سالروز شهادت مهدی باکری

آقا مهدی تمام وجودش را فدای راه حق کرده بود

■ احمد محمدتبریزی

رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا مهدی باکری را با شجاعت، غیرت و ایثار می‌شناسند و مردم زادگاهش او را با دلسوزی، مهربانی، پاکی و صداقت به یاد می‌آورند. شهید باکری جمع خوبی‌ها بود. بسیاری از حسن‌ها و ویژگی‌های خوب در وجودش جمع شده بود و از او انسانی کامل ساخته بود. انسانی که گرچه پاهایش روی زمین بود اما دو بال برای پرواز داشت. خوب زندگی کردن مهدی باکری را سبکبال کرده بود. او در ۳۰ سالگی در نهایت پاکی و اخلاص به دیار معبود شتافت و مرام و منشش را برای ما به یادگار گذاشت.

■ **سادگی زندگی**

استعداد، پشتکار و هوش و تعهد شهید مهدی باکری در همین اولین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه مسئولان قرار گرفت. در همان سال‌های نخستین پیروزی انقلاب، مدت کوتاهی شهردار ارومیه شد. شهید باکری در دوران شهردار شدن، خود بیل به دست می‌گرفت و به کمک شهروندان می‌رفت. این شهید بزرگوار بدون هیچ زرق و برقی در نهایت سادگی به کمک شهروندان می‌شتافت و از اینکه خود کارها را انجام دهد ابایی نداشت. در مدت زمان کوتاهی که ایشان شهردار ارومیه بود خاطرات خوب زیادی در ذهن مردم شهر از کمک به زیردستان و خدمت صادقانه به دیگران در ذهن‌ها مانده است. زندگی ساده و بی‌ریای شهید باکری زبانزد همه دوستان و آشنایان بود. اگر شهید باکری نسبت به بیت‌المال بی‌اهمیتی نشان می‌داد با توانایی‌هایی که داشت می‌توانست مرفه‌ترین زندگی را داشته باشد اما همواره مثل یک بسیجی زندگی می‌کرد. می‌گفت: «وقتی با بسیجی‌ها راه می‌روم، حال و هوای دیگری پیدا می‌کنم، هرگاه خسته می‌شوم پیش بسیجی‌ها می‌روم تا از آنها روحیه بگیرم و خستگی‌ام برطرف شود. در برابر جان این بسیجی‌ها مسئولیم حتی برای حفظ جان آنها اگر متحمل یک میلیون تومان هزینه- برای ساختن یک سنگر که حافظ جان آنها باشد- بشویم. چون یک موی بسیجی، صد برابر ارزش دارد.»

■ **شهادت برادر**

این روحیه و سبک زندگی تا زمان شهادت همراه شهید باکری بود. حتی زمانی که ایشان به فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا رسید این روحیه نیز تقویت شد. در مقام فرمانده بسیار مراقب و نگران نیروهایش بود و برای حفظ جان حاضر بود جانش را فدا کند. خودش با اینکه چندین بار در عملیات‌های مختلف جانباز شده بود باز هم از بودن در جبهه دست نکشید و تا آخرین لحظه در سخت‌ترین مناطق عملیاتی حضور داشت. شهادت برادر نیز مانع حضور مهدی در جبهه نشد. شهید باکری در عملیات خیبر زمانی که برادرش حمید، به درجه رفیع شهات نائل آمد، با وجود علاقه خاصی که به او داشت، با خانواده‌اش تماس گرفت و گفت شهادت حمید یکی از الطاف الهی است که شامل حال خانواده ما شده است. وی در نامه‌ای خطاب به خانواده‌اش نوشت: «من به وصیت و آرزوی حمید که باز کردن راه کربلاست همچنان در جبهه‌ها می‌مانم و به خواست و راه شهید ادامه می‌دهم تا اسلام پیروز شود.»

■ **آرزوی شهادت**

شهید باکری ۱۵ روز قبل از عملیات بدر به مشهد مقدس مشرف شد و با تضرع از امام رضا(ع) خواست خداوند توفیق شهادت را نصیبش نماید. سپس خدمت حضرت امام خمینی(ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رسید و با گریه و اصرار و التماس درخواست کرد که برای شهادتش دعا کنند. این فرمانده دلاور در عملیات بدر در ۲۵ بهمن ۶۳، به خاطر شرایط حساس عملیات، طبق معمول، به خطرناک‌ترین صحنه‌های کارزار وارد شد و در حالی که رزمندگان لشکر را در شرق دجله از نزدیک هدایت می‌کرد، تلاش می‌کرد تا مواضع تصرف شده را در مقابل پاتک‌های دشمن تثبیت کند، که در نبردی دلیرانه، بر اثر اصابت تیر مستقیم بعثی‌ها ندای حق را لبیک گفت و به لقای معشوق نائل شد. هنگامی که پیکر مطهرش را از طریق آب‌های هورالعظیم انتقال می‌دادند، قایق حامل پیکر وی، مورد هدف آرپی‌جی دشمن قرار گرفت و قطره ناب وجودش به دریا پیوست. شهید محلاتی از بین تمام خصلت‌های والای شهید به معرفت او اشاره می‌کند و در مراسم شهادت ایشان، راز و نیاز عاشقانه او را با معبود بیان می‌کند و از زبان شهید می‌گوید: خدایا تو چقدر دوست‌داشتنی و پرستیدنی هستی، هیهات که نفهمیدم. خون باید می‌شدی و در رگ‌هایم جریان می‌یافتی تا همه سلول‌هایم هم یارب یارب می‌گفت.

> شهید باکری در عملیات خیبر زمانی که برادرش حمید، به درجه رفیع شهات نائل آمد، با وجود علاقه خاصی که به او داشت، با خانواده‌اش تماس گرفت و گفت شهادت حمید یکی از الطاف الهی است که شامل حال خانواده ما شده است

نگاه

نگاهی به زندگی جهادی سردار شهید حمید باکری

از حضور در لبنان تا شهادت در خیبر

■ زهرا محمدزاده

سردار شهید حمید باکری سومین شهید از خانواده باکری‌ها بود که ششم اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر به شهادت رسید. برادر بزرگ‌ترش علی در مبارزه با رژیم طاغوت به شهادت رسیده بود و پس از او، نوبت حمید بود که زودتر از مهدی دامان پاکش را از زمین جدا کند و به ملکوت اعلی پرواز کند. مروری بر زندگی جهادی این سردار رشید اسلام را پیش رو دارید.

■ **یک‌سال فاصله**

سال ۱۳۳۴ حمید در ارومیه به دنیا آمد. از روی شناسنامه مهدی یک‌سال از او بزرگ‌تر بود. سال ۱۳۵۱ که برادر دیگرش علی به شهادت رسید، حمید ۱۷ ساله بود. او هم همراه برادرش مهدی علاوه بر فعالیت‌های انقلابی درسش را ادامه داد و توانست دیپلمش را بگیرد. بعد از دیپلم به خدمت سربازی رفت و بعد برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. در آنجا بود که حمید متوجه شد حضرت امام به نوفل لوشاتوی پاریس آمده است. مهدی هم خودش را به آنجا رساند و از اینجای کار، مسیرش با جهاد و رزمندگی گره خورد.

■ **حضور در لبنان**

در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، ارتباط انقلابیون ایرانی با کشورهای حوزه مقاومت نظیر لبنان بسیار بود. حضور گروه‌های فلسطینی در لبنان باعث می‌شد تا انقلابیون ایرانی به این کشور بروند و آموزش‌های نظامی را پشت سر بگذارند. حمید باکری نیز چنین کرد و پس از فراگیری برخی آموزش‌های نظامی، مسئولیت حمل سلاح به کشور برای مبارزه مسلحانه با طاغوت را برعهده گرفت. وی تسلیحات مورد نظر را تا مرز ترکیه حمل می‌کرد و پس از آن وظیفه مهدی بود که این سلاح‌ها را به داخل کشور بیاورد و توزیع کند.

■ **پاسدار جهادگر**

پس از پیروزی انقلاب، حمید هم مثل مهدی وارد سپاه پاسداران شد. حمید هم همزمان با عضویت در سپاه، در قالب گروه‌های جهادی به روستاهای استان آذربایجان‌غربی می‌رفت و در بازسازی و محرومیت‌زدایی آنها تلاش می‌کرد. حمید زودتر از مهدی اسلحه در دست گرفت و راهی کردستان آشوب‌زده شد. با شروع جنگ، به جبهه آبادان رفت و در خط دفاعی ذوالفقاریه به مبارزه با دشمن پرداخت. سردار شهید حمید باکری در عملیات فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ نجف اشرف را بر عهده داشت و در گشودن دژ عراقی‌ها در خرمشهر بسیار تلاش کرد.

■ **جانشین لشکر عاشورا**

تا عملیات الی بیت‌المقدس، حمید مثل برادرش مهدی، در تیپ نجف مسئولیت داشت. مهدی معاون تیپ بود و حمید فرمانده یکی از گردان‌های تیپ، پس از دو عملیات بزرگ فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس، در عملیات رمضان که مهدی باکری فرمانده تیپ ۳۱ عاشورا شد، حمید نیز به کمک برادر آمد و در عملیات مسلم بن عقیل مسئول محور یکم تیپ عاشورا و در عملیات والفجر مقدماتی فرمانده تیپ ۹ لشکر ۳۱ عاشورا بود. در ابتدای سال ۱۳۶۲، شهید حمید باکری جانشین فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا شد و در عملیات والفجر ۱، والفجر ۲، والفجر ۴ و خیبر جانشینی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا را بر عهده داشت.

■ **شهادت در خیبر**

در عملیات خیبر شهید حمید باکری به همراه چند گردان خط‌شکن مأموریت یافت تا با ورود به جزیره مجنون جنوبی، خود را به پل شحیطاط برساند و تنها راه ارتباطی زمینی دشمن با جزیره را به تصرف درآورد. این اقدام می‌توانست از ورود یگان‌های زرهی دشمن به جزایر مجنون جلوگیری کند تا دیگر نیروها بتوانند نیروهای موجود در جزایر را از بین برده و جایگاه خود را مستحکم کنند و به ادامه نبرد با دشمن بپردازند. حمید و نیروهایش به سرعت خود را به پل مورد نظر رساندند و با تصرف آن، شهید باکری با بیسیم خبر تصرف جزیره مجنون را به اطلاع قرارگاه رساند. پس از آن، بعثی‌ها با درک اهمیت نفوذ به جزیره مجنون جنوبی، سه روز تمام با تمام قوا به محوری که حمید و یارانش حضور داشتند فشار آوردند و در این سو، شهید باکری و نیروهایش با سلاح‌های سبک و انفرادی که در اختیار داشتند، با قدرت تمام در برابر پاتک‌های سنگین دشمن ایستادگی کردند. نهایتاً در روز سوم عملیات که مصادف با ششم اسفند ۱۳۶۲ بود، حمید باکری و بسیاری از یارانش به شهادت رسیدند و پیکر حمید برای همیشه مفقود ماند.

> در عملیات خیبر شهید حمید باکری به همراه چند گردان خط‌شکن مأموریت یافت تا با ورود به جزیره مجنون جنوبی، خود را به پل شحیطاط برساند و تنها راه ارتباطی زمینی دشمن با جزیره را به تصرف درآورد. این اقدام می‌توانست از ورود یگان‌های زرهی دشمن به جزایر مجنون جلوگیری کند

گفت‌وگو

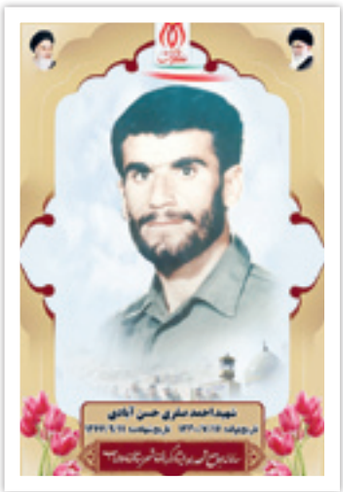

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید احمد صفری از شهدای دفاع مقدس

روح احمد در بین‌الحرمین منتظر ما بود!

■ صغری خیل‌فرهنگ

برای آشنایی با سیره و زندگی شهید احمد صفری فرمانده کمیته انقلاب اسلامی داراب با همسرش سروناز شکوه به گفت‌وگو نشستیم تا از همراهی‌اش با این شهید بگوید. داستان زندگی مشترک این همسر شهید که به روزهای جدایی می‌رسد، ملتهب می‌شود. روزهایی که باید سمانه سه ساله و مهدی یک ساله را بی‌حضور پدر، بزرگ می‌کرد و یادگارهای شهید را به خوبی تربیت می‌کرد. روایت‌های همسر شهید احمد صفری را پیش رو دارید.

■ **لشکر روح‌الله**

همسرم اهل روستای مادوان فسارود بود که در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۴۰ در داراب به دنیا آمد. دو برادر و یک خواهر داشت. فرزند اول خانواده بود. تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم ادامه داد. بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل کمیته انقلاب اسلامی وارد کمیته شد و سال ۱۳۶۲ به عضویت این نهاد انقلابی درآمد. با هم فامیل بودیم.

احمد از اقوام پدرم بود. جشن عروسی‌مان در زمان جنگ خیلی ساده برگزار شد. عقد و عروسی‌مان با هم برگزار شد. دو، سه سالی در روستا زندگی کردیم و بعد به شهر آمدیم و چهار سالی را هم در شهر بودیم.

همسرم دلش در جبهه‌ها بود، علیرغم مخالفت فرمانده‌اش ترجیح داد به جبهه برود. با لشکر روح‌الله عازم شد و با اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل آمد. حاصل زندگی من و احمد، دو فرزند یک دختر و یک پسر بود. سمانه سه سالش بود که پدرش شهید شد. احمد خیلی بچه‌هایش را دوست داشت. هنوز مهدی شیر می‌خورد و یک سالش هم نشده بود که فرزند شهید شد.

■ **همتایی ندارد**

همسرم انسان بسیار خوب و شایسته‌ای بود. آن‌قدر خوب که می‌توانم بگویم دیگر همتای او وجود ندارد. اهل ورزش فوتبال بود و به صورت حرفه‌ای بازی می‌کرد. عضو تیم ابوذر داراب بود.

در کنار ورزش، اهل مطالعه بود و بیشتر روزنامه می‌خواند. هم احترام پدر و مادر خودش و هم احترام پدر و مادر من را داشت. از خوبی‌هایش هر چه بگویم، کم گفته‌ام. احترام مردم و همسایه و بستگان را نگه می‌داشت. هوای همسایه‌ها و افراد بی‌سرپرست را داشت. اگر در خانه یک روغن اضافه داشتیم آن را می‌برد و به آن خانواده مستمند می‌داد. یا مثلاً می‌گفت پارچه چادری داری همسر فلانی را دیدم که چادرش رنگش رفته، اگر داشتم می‌برد برایشان.

■ **آخرین دیدار**

آخرین دیدارمان همان ۱۰ روزی بود که به مرخصی آمده بود. بعد از ۱۰ روز رفت جبهه. چند روزی مانده بود که مجدداً به مرخصی بیاید شهید شد. ۱۱ آذر ۱۳۶۶ در شلمچه به شهادت رسید. خبر شهادتش را هم از طرف کمیته به ما اطلاع دادند.

ساعت ۲ بعد از ظهر بود آمدند در خانه و از من خواستند همراهشان به منزل مادرم بروم، گفتند حال مادرم خوب نیست ولی من خودم فهمیدم گفتم چنین چیزی نمی‌شود که شما بیایید دنبال من و بگویید که مادر من مریض است و حال مساعدی ندارد. وقتی سوار ماشین شدم، رفتیم در خانه پدر و مادرم. مادرم در را باز کرد و آنجا گفتند احمد به شهادت رسیده است.

■ **انتظار در بین‌الحرمین**

احمد وصیت کرده بود اگر شهید شد در روستای خودمان به خاک بسپاریمش. همسرم در روستای مادوان به خاک سپرده شد تا به وصیتش عمل کرده باشیم. دخترم هم در این مورد خاطره دارد. او می‌گفت: «پارسال من تازه بچه‌دار شده بودم.

آن سال قصد داشتیم برای پیاده‌روی اربعین به کربلا برویم. من هم گفتم بچه‌ام که پنج، شش ماهش بود در حال حاضر کوچک است و هوا هم سرد. در پیاده‌روی اذیت می‌شود، نرفتیم. چند وقت بعدش خاله مادرم زنگ زد. گفت من خواب پدرت را دیدم گفت برو به مهدی و سمانه بگو که بین‌الحرمین من منتظرتان ایستادم. بیایید آنجا دلتنگ‌تان هستم، باید بیایید اینجا تا ببینمتان. اما قسمت ما نشد که برویم.»

■ **گزیده‌ای از وصیتنامه شهید**

عزیزان اختلافات را کنار بگذارید و به قول امام، تنها اختلافات داخلی است که انقلاب ما را تهدید می‌کند. ای عزیزان؛ یکپارچگی و اخوت خود را حفظ کنید و گوش به فرمان رهبر کبیر انقلاب بدهید و کاری به این خط و خطوط نداشته باشید. تنها خطی که حاکم است، خط خداست...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۶۹

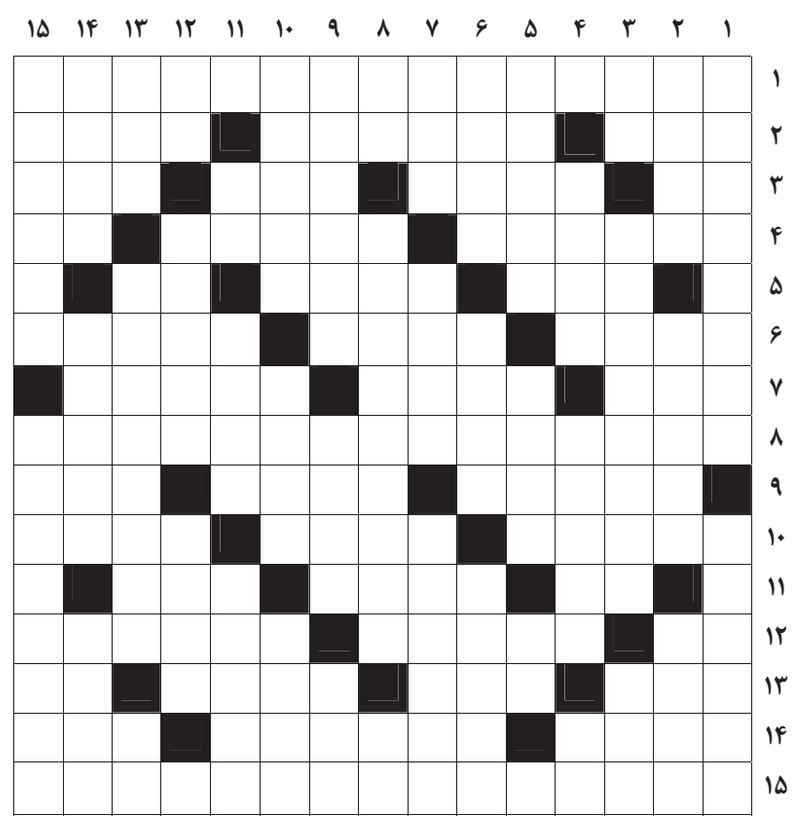

از راست به چپ

■ ۱- ورزشگاه تیم رئال مادرید ■ ۲- دمغ- جغد نشین- از طوایف سیستان ■ ۳- بخار دهان- کوی و برزن- کتف- دفینه ■ ۴- نوعی کتاب در قطع ۳۰ در ۵۰ سانتی متر- شهری در ترکیه- پهلوان ■ ۵- سوره‌ای که در آن قوانین ارث آمده است- گل به سر جالیزی- آش ■ ۶- زبان کوچک ته حلق- بخشی از استان کرمان را شامل می شود- بندری در شمال ■ ۷- رود روسیه- اکنون- عدد و نمره ■ ۸- شاهکار دانیل فو، نویسنده بنام انگلیسی ■ ۹- نویسنده فرانسوی ایفی‌ژنی- اریب- دشت ■ ۱۰- ترازو- ستاره- آینده نشده ■ ۱۱- از اقمار برجیس- دریافت، کشف- نماز بدون رکوع و سجود ■ ۱۲- خطایی در تنیس- لطیفه‌ها- اولی نیمسال تحصیلی و دومی امر به سکوت ■ ۱۳- دخان- تبت... ابی لهب- مبارزه با حریف خیالی در کاراته- همراه آشغال ■ ۱۴- نصف خروار- نگهدار که نکوست- غار رسالت ■ ۱۵- کنایه از واقعه مهمی رخ دادن است

از بالا به پایین

■ ۱- از باغ‌های قدیم تهران در زمان قاجاریه در محدوده میدان بهارستان- قهرمان ملی افریقای جنوبی ■ ۲- پرخور- خیمه بزرگ- کشوری در شمال افریقا ■ ۳- جفت ماده- نوعی بازی برای کودکان و نوجوانان- جزم اندیش ■ ۴- بهترین جایگزین برای کسانی که به مصرف شیر حساسیت دارند- نگهبان چماقدار درهای قدیم- علامت جمع ■ ۵- ازحواریون- از غزوات پیامبر- پیمودن ■ ۶- منسوب به ایل- زنجبیل شامی- سرحال ■ ۷- واحد مسافت دریایی- دایی- استخوان پیشانی ■ ۸- گشوده- فیلم آیزنشتاین کارگردان روس- سدی در جنوب ■ ۹- عمده فروش- قطب منفی پیل- سقف دهان ■ ۱۰- اسب تندرو- بدکار- سگ شکاری ■ ۱۱- هرگز عرب- ثروتمند شدن- گروگان ■ ۱۲- صدمه- آشکار کردن- اشاره ■ ۱۳- رئیس قبیله- سفیر غیر مقیم- از حروف مقطعه ■ ۱۴- نوعی آبگوشت- از نام‌های خدا به معنای نگهبان- واحدی در طول غربی ■ ۱۵- ماده روغنی و شفاف که در تهیه مواد دارویی به کار می رود- سرزمین عجایب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۳		۶	۷
۹	۸	۲						
				۱	۲			
			۷			۴	۲	۳
	۶							
		۳				۹		
						۳	۷	۹
۵				۶	۱			
۴		۹						

۱	۵	۶	۸	۷	۴	۳	۲	۹
۴	۹	۷	۱	۶	۳	۸	۴	۵
۳	۸	۴	۹	۴	۵	۷	۱	۶
۶	۱	۳	۷	۹	۴	۴	۵	۸
۵	۷	۸	۳	۴	۱	۹	۶	۴
۴	۴	۹	۶	۸	۷	۴	۳	۱
۷	۳	۵	۹	۱	۹	۶	۸	۲
۹	۷	۱	۵	۸	۶	۹	۷	۳
۸	۶	۹	۴	۷	۳	۱	۹	۱

جدول کلمات متقاطع
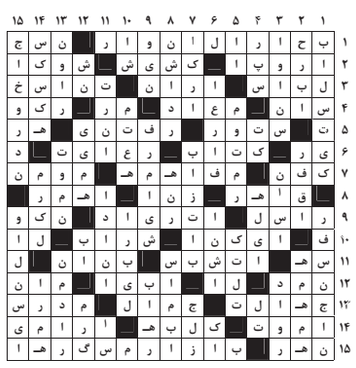
پاسخ جدول شماره ۶۱۶۸